این صفحه پیام‌ها، متن‌ها، عکس‌نوشت‌ها و خبرهای کوتاه منتشر شده در فضای مجازی را بازنشر می‌دهد. تلاش بر این است که دیدگاه‌ها و نظرات کاربران اندیشمند شبکه‌های اجتماعی در عرصه مکتوب هم دیده شود.

آیینه نفس

حد مسئولیت پیامبر(ص) در هدایت مردم

علامه محمدحسین طباطبایی(ره):

«وَماأَنْتَ عَلَیْهِمْ بِوَکِیلٍ» یعنی امر آنان (مردم) به تو (خطاب آیه به حضرت رسول(ص) است) واگذار نشده تا در تدبیر شئون آنان مسئول باشی و در نتیجه تلاش کنی تا هدایت را به هر نحوی شده در دل آنان وارد سازی.

و معنای آن این است که ما به تو دستور داده‌ایم ایشان را به آنچه گفته‌ایم تهدید کنی، چون ما قرآن را بحق و برای این نازل کرده‌ایم که آن را بر مردم بخوانی و بس. حال هر کس با آن هدایت یافت، نفع هدایتش عاید خودش می‌شود و هر کس گمراه شد و هدایت نیافت، ضرر گمراهی نیز عاید خودش می‌شود و تو از طرف من وکیل و مدبر شئون آنان نیستی تا هدایت را در دل آنان جای دهی. تو از این بابت هیچ اختیار و مسئولیتی نداری.

منبع: صفحه اینستاگرامی «رسانه المیزان» به استناد تفسیرالمیزان، ذیل آیه ۴۱ سوره زمر

دو باری که خبرنگار فارس حاج‌قاسم را رنجاند!

محمدمهدی یزدی در توئیتی نوشت: دو باری که حاج‌قاسم را رنجاندم! یادم میاد طی ۱۰ سالی بود که خبرنگار دفاعی فارس بودم. دوبار بهم گفتن که حاج‌قاسم بابت خبرت شاکی شده و گفته چرا این خبر کار شده. بار اول خبر ارتقای درجه و سرلشکر شدن حاجی سال ۸۹ و بار دوم سال ۹۶ بابت گزارش دو دهه فرماندهی «حاج‌قاسم» بر نیروی قدس بود.

اینستاگرام کجاست؟

یک کاربر توئیتر با نام «اسکیزوئید» نوشت: اینستاگرام جایی است که تصاویر مبارزه‌گر علیه داعش حذف می‌شود اما کلیپ آهنگ سخیف یک خواننده جلف با متن «یادتون باشه اول اینستا بعد کتاب» در سرچ قرار می‌گیرد تا فرزندان ما آن را بارها ببینند. لایه‌هایی پنهان از مدیریت جهانی و تحمیل محتوا بر ذهن ما و فرزندانمان! هوشیار و مراقب باشیم.

چرا اسم سردار سلیمانی از فضای مجازی حذف می‌شود؟

علی رحیمی، روحانی ایرانی مقیم برزیل در توئیتی نوشت: ۸۳ میلیون نفر از برزیلی‌ها از یوتیوب استفاده می‌کنند، بعد از شهادت سردار بسیاری از کانال‌های یوتیوب به شخصیت سردار پرداختند و خیلی از برزیلی‌ها از این راه سردار را شناختند. جالبه حتی در مورد جانشینی سردار و معرفی سردار قاآنی هم بحث کردند. حذف اسم سردار در فضای مجازی به همین دلیله.

تصویر منتخب

تصویر منتشر شده از امضای رهبر معظم انقلاب بر کفن شهید سپهبد حاج‌قاسم سلیمانی

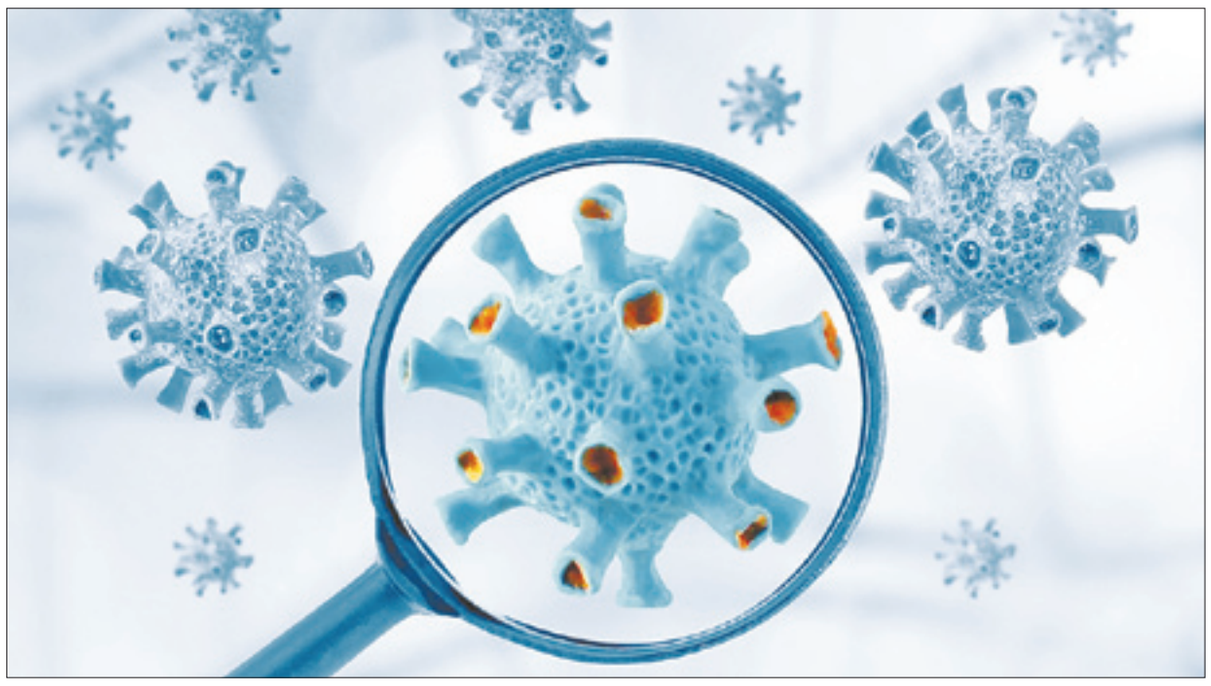

واکنش کاربران شبکه‌های اجتماعی به کاهش آمار فوتی‌های کرونا به کمتر از ۲۲ نفر

نقشه قرمز کرونایی کشورها نقشه آبی ایران را تهدید می‌کند

در پی اعلام آخرین آمار مبتلایان به ویروس کرونا در روزهای اخیر و کاهش آمار فوتی‌ها به کمتر از ۲۲ نفر، کاربران شبکه‌های اجتماعی از تأثیر واکسیناسیون عمومی نوشتند. کاربران همچنین تأکید داشتند هر چند که این آمار موجب خوشحالی و ممکن است که از روزهای پایانی کرونا خبر بدهد اما نباید با خوش‌خیالی با آن برخورد کرد و رعایت موارد پیشگیری را کنار گذاشت؛ چراکه در دوسال گذشته بارها شاهد بودیم که امکان بازگشت آن وجود دارد. در ادامه بخش‌هایی از واکنش‌های کاربران مرور شده است.

■ **احمد کارآمد:**

[به نقشه] رنگ‌بندی کرونایی امریکا [نگاه کنید] و [با] نقشه ایران [مقایسه کنید.] [هر دو] بر اساس شاخص‌های مشترک سازمان بهداشت جهانی! ظاهراً آب مقطر واکسن‌های ایران بهتر از فایزر از آب درآمد. البته متأسفانه هنوز ایران درگیر ویروس خودتحقیری است!

■ **حسین اخگرپور:**

به نظرم مردم نباید امیکرون رو ساده تلقی کنند و نسبت به واکسیناسیون چه دوزهای اول و دوم و چه دوز سوم بی‌تفاوت باشند. نقشه قرمز کرونا در سایر کشورها، اعلام خطری برای نقشه آبی فعلی کشور می‌باشد. #کرونا #وزارت_بهداشت

■ **ایمان زاده‌حسین:**

کاهش آمار فوتی‌های کرونا به ۲۲ نفر در روز نویدبخش خوبی است. امیدوارم این آمار باعث جمع شدن خیال مردم بابت خطرات کرونا نشود و باز همه چیز را رها نکنند. خیلی زود کرونا می‌تواند دوباره شاخ و شانه بکشد.

■ **کاربری با نام «آقای تحلیل‌گر»:**

امروز کشته‌های کرونا به ۲۲ تن رسید. این همان مملکتی است که روحانی آن را با بیش از ۸۰۰ کشته کرونایی (که رو به افزایش بود) تحویل داد، در حالی که اطرافیانش تا روز آخر می‌گفتند: بی‌مذاکره و پذیرش FATF نمی‌توانیم کرونا را مدیریت کنیم. آیا جان مردم گروگان بوده؟ قوه قضائیه قرار نیست مسئله را بررسی کند؟

■ **عبدالله گنجی:**

فوتی‌های کرونا به ۲۲ نفر رسید. اکنون کرونا اولویت چندم مرگ و میر ایرانیان است. یا امیکرون تأثیرگذار نیست یا مردم و مسئولان وظایف خود را به خوبی انجام می‌دهند. بعد از حدود دو سال عبوسی می‌توانیم به محدودیت‌زدایی اقدام و جشن غلبه بر بیماری را برپا کنیم. اروپایی‌ها هم از تجربه ما بهره ببرند.

■ **کاربری با نام «آسمان»:**

به کشته‌های زیر ۲۲نفر دل خوش نکنیم و همچنان رعایت کنیم. کسی برای نیامدن جهش‌های بعدی کرونا تضمین نداده.

■ **هادی نصیری:**

تأثیر واکسیناسیون چشمگیر بود. ان‌شاءالله برای تزریق دوزهای سوم و حتی اگر قرار به بالاتر شد هم تبلیغ کنند تا مردم خیال نکنند کلاً همه چیز تمام شد. امیدوارم از دو سال گذشته درس گرفته باشیم و با خیال راحت ماسک‌ها را پایین ندهیم و دورهمی‌ها را برقرار نکنیم. امیکرون مثل شیر در کمین است.

■ **کیوان ساعدی:**

ثبت بی‌سابقه ۲۲ فوتی کرونا در ۲۴ ساعت گذشته پس از چندین ماه؛ البته ربطی هم به واکسن نداره! واکسن تراشه نمیدونم چی چی داره.

■ **علیرضا زادبر:**

ماه رمضان تعداد فوتی‌ها کم شد، گفتن الکیه مردم رو میخوان بکشونن راهپیمایی روز قدس؛ راهپیمایی برگزار نشد! مُحرم عدد فوتی کم شد، گفتن میخوان ملت رو بفرستن پیاده‌روی اربعین! اربعین برگزار نشد. الان هم فوتی‌ها کاهش پیدا کرده میگن به خاطر راهپیمایی ۲۲ بهمن! دهن‌هایی که همیشه بازن!

شادکامی خودش یک مشکل و خود زندگی شکلی از رنج است

کتاب «هنر ظریف بی‌خیالی» اثر مارک منسون چند سالی است که با ترجمه رشید جعفرپور و ویراسته دکتر بابک عباسی از طریق نشر کرگدن منتشر شده و جای خود را میان علاقه‌مندان به کتاب‌های هنر زندگی گشوده و حالا به چاپ هجدهم رسیده است. این کتاب رویکردی نامتعارف به خوب زیستن را ارائه کرده است. در ابتدای فصل دوم این کتاب می‌خوانیم: حدود ۲هزار و ۵۰۰ سال پیش در دامنه‌های کوه هیمالیا در نپال امروزی، قصری بود که پادشاهی در آن زندگی می‌کرد و قرار بود به زودی صاحب پسری شود. پادشاه برای این پسر آرزوهای بزرگی داشت. می‌خواست زندگی فرزندش کامل و بی‌عیب و نقص باشد. کودک قرار بود حتی یک لحظه هم رنج نبیند و همه نیازها و آرزوهایش برآورده شود.

پادشاه دیوارهای بلندی در اطراف قصر کشید تا مانع از این شود که شاهزاده دنیای بیرون را بشناسد. او را ناز پرورده کرده بود. برایش هدایا و غذاهای خوشمزه فراهم می‌کرد. خدمتکاران، شاهزاده را محاصره کرده بودند و همه دستوراتش را اجرا می‌کردند و درست همانطور که پادشاه در نظر داشت، شاهزاده با بی‌خبری از رنج و بی‌رحمی زندگی بزرگ شد.

تمام کودکی شاهزاده به همین منوال سپری شد. با وجود این همه نعمات و امکانات، شاهزاده به یک جوان دائماً شاکی تبدیل شد. خیلی زود همه تجربه‌ها تهی و بی‌ارزش شدند. مشکل این بود که هرچه پدرش به او می‌داد، برایش کافی نبود و هیچ معنایی برایش نداشت.

تا اینکه در تاریکی یکی از شب‌ها، شاهزاده پنهانی از قصر فرار کرد تا ببیند پشت این دیوارها چه می‌گذرد. به یکی از خدمتکارانش دستور داد او را به مرکز دهکده ببرد. چیزی که آنجا دید او را به شدت هراسان کرد. شاهزاده برای اولین بار در زندگی‌اش رنج انسان‌ها را دید. او انسان‌هایی را دید که بیمار، پیر، بی‌خانمان، در رنج و حتی در حال مرگ بودند.

شاهزاده به قصر بازگشت و خودش را درگیر بحرانی وجودی یافت. از آنجا که نمی‌توانست آنچه را که دیده بود هضم کند، شروع کرد به شکایت کردن از زمین و زمان و مانند هر پسر جوانی در نهایت پدرش را مقصر تمام اتفاقاتی دانست که برایش افتاده بود. به نظرش این ثروت بود که باعث ایجاد این زندگی نکبت‌بار شده بود و زندگی‌اش را اینچنین بی‌معنا کرده بود. به همین خاطر تصمیم گرفت فرار کند.

اما شاهزاده بیش از آنچه فکر می‌کرد شبیه پدرش بود. او هم آرزوهای بزرگی داشت. او فقط دنبال این نبود که فرار کند. می‌خواست از پادشاهی کناره‌گیری کند، خانواده و دارایی‌اش را رها کند و در خیابان‌ها زندگی کند و مانند حیوانات در گند و کثافت بخوابد. با گرسنگی خودش را شکنجه و باقی عمرش را برای یک لقمه نان از غریبه‌ها گدایی کند.

شب بعد باز هم از قصر فرار کرد، اما این بار نمی‌خواست به قصر بازگردد. سال‌ها مثل یک بی‌سروپا، یک ولگرد و یک انگل جامعه زندگی کرد و همانطور که در نظر داشت، بسیار رنج برد. او از بیماری، گرسنگی، درد، تنهایی، زوال و

فروپاشی رنج برد. تا جایی که روزانه تنها یک بادام می‌خورد و مرگش بسیار نزدیک می‌نمود. چند سالی به همین منوال سپری شد و سپس چند سال دیگر. اما هیچ اتفاقی نیفتاد. شاهزاده متوجه شد این زندگی همراه با رنج اصلاً آن چیزی نبود که او فکر می‌کرد. اینجور زندگی آن بینشی را که به دنبالش بود، به او نمی‌داد. هیچ معنای عمیق‌تری از زندگی یا از هدف غایی آن برایش آشکار نشده بود. در واقع، شاهزاده متوجه نکته‌ای شد که بسیاری از ما با آن آشنایی داریم. اینکه رنج کشیدن خیلی مزخرف است و الزاماً چندان هم بامعنا نیست. رنج کشیدن اگر در راستای هدفی خاص نباشد، معنایی ندارد. همانطور که ثروت‌اندوزی بدون هدف هم بی‌معناست. در نهایت شاهزاده فهمید آرزوی بزرگش مثل آرزوی پدرش اشتباه بوده و بهتر است مشغول کار دیگری شود. شاهزاده که گیج و سردرگم شده بود، بعد از آنکه خودش را تمیز کرد، رفت درختی نزدیک یک رودخانه پیدا کرد. تصمیم گرفت زیر آن درخت بنشیند و تا فکر بزرگ دیگری به ذهنش نرسیده از جایش بلند نشود.

بنا بر افسانه‌ها، شاهزاده پریشان ۴۹ روز زیر آن درخت نشست. بعد از گذشت مدتی طولانی، شاهزاده به چند حقیقت عمیق پی برد. یکی از این حقایق این بود:

خود زندگی شکلی از رنج است. ثروتمندان به خاطر ثروتشان رنج می‌کشند و فقرا به خاطر فقرشان. کسانی که خانواده ندارند، از نداشتن خانواده رنج می‌برند و کسانی که خانواده دارند از دست خانواده‌شان در رنج و عذابند. کسانی که به دنبال لذت‌های دنیوی هستند از لذت‌های دنیوی رنج می‌برند. کسانی که از لذت‌های دنیوی پرهیز می‌کنند، به خاطر پرهیزشان رنج می‌برند. البته منظور این نیست که همه رنج‌ها یکسان هستند. مطمئناً بعضی رنج‌ها از بقیه دردناک‌ترند. با وجود این، همه ما باید رنج بکشیم.

سال‌ها بعد شاهزاده فلسفه خودش را تأسیس کرد و آن را با دنیا در میان گذاشت و این اولین و مهم‌ترین اصل آن بود؛ رنج و فقدان در زندگی اجتناب‌ناپذیر است و ما باید از تلاش برای مقابله با آن دست بکشیم. شاهزاده بعدها به بودا معروف شد و اگر تا به حال چیزی درباره‌اش نشنیده‌اید باید بگویم که آدم مهمی است.

هیچ وطن‌پرستی به قهرمانان کشورش توهین نمی‌کند

مرتضی رمضانی در توئیتی نوشت: این سه عزیز سال ۱۳۲۰ جلوی ارتش شوروی ایستادگی کردن. هر سه تاشون تو ارتش پهلوی بودن. آیا دیدید کسی به خاطر مخالفت با پهلوی به این عزیزان بی‌احترامی کنه؟ تازه بعد از انقلاب برای این عزیزان یادمانی گذاشته شد. هیچ وطن‌پرستی به قهرمانان کشورش توهین نمی‌کنه. انسانم آرزوست.

طولانی‌ترین مسیر ریلی دنیا

یکی از فعالان شبکه اجتماعی توئیتر با نام کاربری «ابراهیم» در توئیتی با انتشار تصویر فوق نوشت: طولانی‌ترین مسیر ریلی دنیا از پرتغال تا سنگاپور با ۱۹ هزار کیلومتر طول از ۱۳ کشور می‌گذرد. سفر با قطاری که کل مسیر رو طی می‌کنه ۲۱ روز طول می‌کشه و بلیتش ۱۲۰۰ دلار میشه.

معلم حَسابی

مجتبی همتی‌فر در کانال شخصی خود در پیام‌رسان بله به معرفی کتاب «معلم حَسابی» پرداخت. او نوشته است: «معلم حَسابی» روایت زندگی خانمی مشهدی است که بعد از دیپلم و با دغدغه انقلاب، آموزشیار داوطلب نهضت سوادآموزی می‌شود و با مشقت فراوان، روستا به روستا و خانه به خانه تلاش می‌کند که سواد را به دختران و زنان ایران هدیه کند. گرچه جوان است، اما بسیار کوشا و جدی است. خودساختگی دوره کودکی و نوجوانی‌اش و بزرگ شدن در یک زندگی معمولی و کارگری، محکمش کرده. چه بسا از همین روست که در سختی‌ها، ناهمراهی‌ها، فراز و نشیب همسری و مادری دست از آموزش‌یاری نمی‌کشد. در این کتاب، خانم صدیقه آتش زبان روایت رشد و بالیدن خودش و دیگران در هنگامه انقلاب را برای ما به لهجه مشهدی روایت می‌کند. او مهربانی‌ها و اخلاص مردم و جهادگران سازندگی و آموزشی را یاد کرده است؛ البته هر از گاه از کسانی می‌گوید که حسابشان جداست!

پی‌نوشت۱: گویا در آن زمانه هم میان معلمان تفاوت بود. کسانی که داوطلبانه در نهضت خدمت می‌کردند، رفت و آمد به روستاها و حتی بیتوته با خودشان بود. خودشان باید سوادآموزان را شناسایی و ثبت‌نام و ترغیب می‌کردند، مکان برگزاری کلاس را خودشان باید می‌یافتند و در عین حال حقوقشان هم نامنظم و با تأخیر پرداخت می‌شد. تابستان و عید و تعطیلی هم کارشان تعطیل نمی‌شد. اما معلمان رسمی آموزش و پرورش (به قول همسایه صدیقه خانم، «معلم حَسابی») متفاوت بودند. حقوق منظم و سرویس و تعطیلی تابستان و عید و ... .

گویا نه آن موقع و نه الان نظام اداری تناسبی با فعالیت‌های داوطلبانه و جهادی ندارد و فعالیت‌های جهادی نیز به تدریج به آفت‌های ساختار اداری مبتلا شدند که خانم معلم این کتاب هم نجیبانه به آن اعتراض دارد.

پی‌نوشت ۲: معلم جهادی وظیفه خودش را انجام می‌دهد و ما هم باید وظیفه خودمان را انجام بدهیم.

پدیده اُمیکرون!

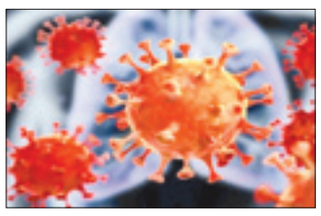

امین بزرگیان در کانال تلگرامی خود نوشت: ویروس رواج‌یافته اُمیکرون پدیده نفسانی جالبی است. از این حیث که کمتر از جدّ نامحترمش (کووید ۱۹) کشتار می‌کند (احتمالاً به مدد واکسن‌ها) ترس کمتری می‌سازد، اما خب هر چه باشد هنوز نام و رسمش کروناست و در پیوند با اوست. تکلیف نفس آدمی با او خیلی روشن نیست. به نظر می‌رسد که تاریخ طولانی آنفلوآنزا در بازه زمانی بسیار کوتاهی تکرار شده است؛ آنفلوآنزایی که بسیار می‌کشت، امروز هم هست اما با آمار معدومین بسیار پایین‌تر.

در ابتدای ورودم به فرانسه جزوه‌ای مخصوص مهاجران گرفتم که در بخشی از آن آنفلوآنزا را معرفی می‌کرد. به یاد دارم که آن را اینگونه به خاطر سپردم، بیماری‌ای است که همچون ۱۰۰ سال پیش نمی‌کُشد اما خاطره‌اش ممکن است در بدن شما یادآوری شود. گویا اُمیکرون حداقل برای ساکنان اروپا همین باشد: یادآوری تنانه کووید۱۹.

این ۲ متر چِلوار است! عمامه کجا بود؟

کانال تلگرامی تاریخ شفاهی حوزه علمیه با انتشار خاطره‌ای از حجت‌الاسلام شیخ‌مهدی انصاری نوشت: صبح با ایشان رفتیم نان بگیریم. یک باربر آمد. بارش را گذاشت زمین و بعد گفت: آقایان یکی‌تان کمک کند بارم را روی دوشم بگذارم. مرحوم جعفری جلو رفت و بار را بلند کرد. پیرمرد سرش را خم کرد. گفت: یک مقدار بالاتر بگذارید که روی سرم قرار بگیرد. آقای جعفری گفت: سر تو هم که مثل من مو ندارد و این بار به سر شما فشار می‌آورد. باربر گفت: چه کنم که خدا برای من معیشت و دنیا را اینطور خواسته... عیبی ندارد. آقای جعفری به او گفت بار را زمین بگذار... بعد عمامه‌شان را از سر برداشتند و سر او گذاشتند. گفت: حالا بار را بذار روی سرت! باربر گفت: آقا این عمامه شماست. ایشان با آن لهجه آذری جواب داد: برو باباجان! این دو متر چلوار است، عمامه کجا بود؟ خدا دل را اصلاح کند. من عمامه‌ام را برداشتم و به آقای جعفری دادم که سر ایشان بی‌عمامه نباشد. گفتند: شما جوانید و این هوس‌ها سراغ شما می‌آید. ما از این دوران گذشتیم و خدا هم به ما رحم کرد و تا پایانش هم به ما عنایت کند.

کاهش ۳۹ درصدی ساخت‌وساز در تابستان ۱۴۰۰

کانال تلگرامی «نود اقتصادی» نوشت: بر اساس آمارهای مرکز آمار ایران طی تابستان سال ۱۴۰۰ در مناطق شهری کشور تعداد ۳۲ هزار و ۲۰۶ فقره پروانه ساختمانی صادر شده که از این تعداد، ۲۹هزار و ۶۹۲ فقره مربوط به پروانه احداث و ۲۵۱۴ فقره نیز مربوط به افزایش بنا بوده است. داده‌های مرکز آمار ایران نشان می‌دهد پروانه‌های صادر شده در تابستان سال جاری در مجموع کاهش بیش از ۳۹درصدی نسبت به مدت مشابه سال گذشته داشته است. قابل ذکر است در سال جاری پروانه‌های احداث بنا ۶/۴درصد و پروانه‌های افزایش بنا ۸/۲۹ درصد نسبت به تابستان سال ۱۳۹۹ کاهش داشته است.

ما هنوز سیرِ گریه نشده‌ایم

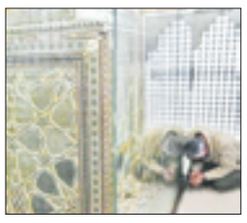

امیرحسین معتمد در صفحه اینستاگرامی خود نوشت: ما هنوز سیرِ گریه نشده‌ایم؛ هر موقع آستین به‌دندان گرفتیم و گوشه پیدا کردیم شکسته‌شکسته اشک ریختیم. زغال سرخ دستمان بود و نگفتیم آخ که به گوششان نرسد که نبینند، خنک نشود. چشم‌های جدّی تو را تکثیر کردیم بین مردهایمان و گفتیم مبادا کسی بو ببرد بعد از تو سوی چشممان رفته! تاریخ گریه پنهانی، کی به انقضا برسد؟

قبول، ما دیگر آن آدم‌های سابق نمی‌شویم؛ بغض‌های کوفته، نفس تنگ و داغ عظیم، مجروحمان کرده. توان ادامه کو؟ هر کس، هر جا ما را دیده، فهمیده بزرگ‌ترین مصیبت‌دیده ماییم. ولی با همین زانوهای سست، با همین صدا که تا اسمت را بگوییم، می‌لرزد، با همین سرخی و داغی که عمر هم بگذرد تازه است و سرد نمی‌شود، با همین‌ها، لشکری شده‌ایم که آن طرفش پیدا نیست. تو هم بیا و کفن سفید را دربیاور، لباس رزم بپوش، یک‌به‌یک برای ما کلاهخود و پوتین جدا کن، قرآن روی سرمان بگیر و راهی‌مان کن! آن وقت خواهی دید، این مردهای خسته، خاک‌های زمین سیاهشان را به توبره می‌برند.

تو هم مهم بودن را دور کنیم

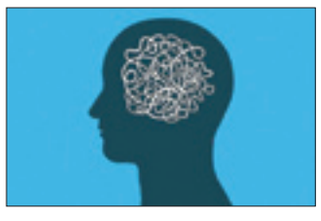

هما همت، معلم افغان، در کانال تلگرامی خود نوشت: کتاب یادداشت‌های یک روانپزشک از «دکتر محمدرضا سرگلزایی» را می‌خواندم که این جمله چشمم را گرفت: وقتی ولع کمک کردن دارم نه تنها کمک مؤثری ارائه نخواهم داد، بلکه مسئله را پیچیده‌تر خواهم کرد. یاد دوستی‌های خاله‌خرسه‌ای افتادم که از دیگران دیدم یا برایشان کردم. توهم مهم و تأثیرگذار بودن را هرچند وقت یکبار با نگاه به ضعف‌هایمان از خودمان دور کنیم. گاهی می‌گویم: خدایا! من نه قدیسم، نه پیامبر، نه قهرمان، نه رهبر و نه... فقط یک آدم معمولی‌ام که شانه‌هایم از کشیدن بار زندگی ناتوان می‌شود. ادعاها و لاف‌هایم را نشنیده بگیر تا این چرخ‌دنده زندگی‌ام را از این پیچش و سختی خلاص کنم. مدت‌هاست که سعی دارم بی‌ادعا زندگی کنم ولی امان از نوشتن که خودش، نوعی ادعا داشتن است.

گاهی میل عمیقی به هیچ بودن پیدا می‌کنم؛ چیزی شبیه خاک، آرام و ملایم در گوشه‌ای فارغ از غوغا افتادن و رها شدن از هر آرمان، بلندپروازی و ادعایی و برای تماشا بسنده و شاکر دور ایستادن.